کلیله و دمنه

سید مهدی بهبهانی‏نیا

کتاب کلیله و دمنه مجموعه‏یی‏ست از دانش و حکمت که در اعصار و قرون متمادی گرامی و می‏توان از آن حکمت عملی و آداب‏ زندگی و حتا زبان آموخت.این کتاب به واسطه‏ی اشتمال بر آداب و دوراندیشی‏ها برای انسان بهتر از رأی خودش و حزم و احتیاط بیش‏تر از حزم و احتیاط خودش پدید می‏آورد.

اصل کتاب،هندی بوده است.برزویه،بزرگ پزشکان فارس به امر انوشیروان خسرو،پسر قباد ساسانی به هندوستان رفت و پس از رنج‏ فراوان و صرف مال،کتاب کلیله و دمنه را به ایران آورد و از زبان‏ سانسکریت به پارسی(پهلوی)درآورد و مطالبی که با اساس دین‏ زردشتی یا معتقدات زردشتیان سازش نداشته به کلی حذف کرده و فقط به ترجمه‏ی مسائل حکیمانه و مضامین اخلاقی اکتفا نموده است و پس از ترجمه به زبان پارسی،در دوره‏ی ساسانی شش باب که موافق‏ و متناسب با محیط زردشتی ایران بوده بدان افزوده است و در زبان‏ پهلوی(کلیک و دمنک)نامیده شده است و بعضی ترجمه‏ی آن را از زبان سانسکریت به پهلوی از بو ذر جمهر حکیم می‏دانند.

در دوران فرهنگ اسلامی ابن المقفع این کتاب را از پارسی به تازی‏ نقل و دو باب در دوران اسلامی به آن اضافه که کلیله و دمنه جمعا 18 باب می‏باشد.خلاصه‏ی گفتار آن‏که،کلیله و دمنه را به شکل‏ موجود که در دسترس می‏باشد،نمی‏توان یک ترجمه‏ی کل از هندی‏ دانست؛بلکه مشحون از افکار هندی و زردشتی و تا حدی‏ اسلامی‏ست.

ابن المقفع نامش روزبه و نام پدرش دادبه می‏باشد که از جانب حجاج‏ حکومت داشت و مالیات خیلفه را نرساند.حجاج او را به مکافات‏ شکنجه کرد،به حدی که دستش تشنج یافت و بدین مناسبت به مقفع‏ مشهور گردید.ابن المقفع در بصره که از دیر زمانی کانون علم و دانش‏ بود،پرورش یافت و دین زردشتی داشت و به مرور زمان نادره‏ی دوران‏ گردید و به دست حاکم کرمان مسلمان و به عبد اللّه موسوم و به طوری‏ که مذکور افتاد،کتاب کلیله و دمنه را به عربی ترجمه کرد.ابن المقفع‏ به دستور خلیفه‏ی عباسی به وسیله‏ی سفیان بن معاویه امیر و والی‏ بصره به وضع فجیعی به قتل رسید.

ابو عبد اللّه رودکی سمرقندی که در قصیده‏سرائی پیش رو دیگرن بوده، در عهد نصر بن احمد سامانی،به تشویق بلعمی،کلیله و دمنه را منظوم که این منظومه از بین رفته و فقط ابیاتی چند از آن در فرهنگ‏ اسدی طوسی ذکر گردیده است.ابان لاحقی از شاعران تازی و از مداحان آل برمک به خواسته‏ی یحیی بن خالد برمکی کلیله و دمنه را منظوم ساخت.

ابو المعالی حمید الدین نصر اللّه،در عهد بهرام شاه غزنوی ملقب به‏ یمین الدوله داخل خدمت دولت گردید و کتاب کلیله و دمنه موجود که‏ در پیش رو داریم در اواسط قرن ششم ترجمه‏ی ابو المعالی از عربی به‏ فارسی‏ست که ابو المعالی نهایت قدرت و مهارت خود را در آن به کار برده و متحمل رنج فراوانی گردیده است و چون به دو زبان عربی و فارسی معرفت کامل داشته،سخن را به بهترین وجه در تصرف و خدمت خویش در آورده و به بهترین کسوت آراسته و به اهل ادب‏ عرضه کرده و از دواوین مسعود سعد سلمان،سنائی،فرخی،امیر معزی‏ و شاهنامه‏ی فردوسی هم بهره گرفته و استفاده کرده است.هزار افسوس که به سعایت بداندیشان و حسودان،خسرو ملک،این خداوند قلم و ادب را به زندان انداخت و چون ایام محنت او امتداد و طولانی‏ گردید و خواستند که او را هلاک کنند و او آثار آن را مشاهده کرد،اشعار زیر را سرود:

از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم‏ حمد اللّه که نیک و آگه رفتیم‏ رفتند و شدند و نیز آیند و شوند ما نیز توکلت علی اللّه رفتیم

انوار سهیلی که در اصل همان کلیله و دمنه است که اصول اخلاقی‏ به طرز حکایت و افسانه‏ها از زبان وحوش بیان می‏دارد،تألیف‏ کمال الدین حسین واعظ سبزواری‏ست که به کاشفی معروف است و در زمان سلطان حسین بایقرا،نواده‏ی امیر تیمور می‏زیسته و در هرات‏ زندگی می‏کرده و یکی از پرکارترین علمای ایران است که انوار سهیلی را به اسم شیخ احمد مشهور به سهیلی نوشته.این کتاب در حقیقت تلخیص و توجیهی از کلیله و دمنه‏ی ابو المعالی و از آثار و تألیفات نثر دوره‏ی مغول و کتاب معروفی در زبان فارسی‏ست،در قرن‏ هفتم هجری هم بار دیگر شاعری متخلص به قانعی از مردم طوس‏ کلیله را منظوم ساخته است.

کتاب معتبر دیگری که از روش کلیله و دمنه پیروی کرده،کتاب‏ مرزبان‏نامه است.این کتاب هم مانند کلیله و دمنه در ذکر قصص‏ و امثال و حکم و امثل ترتیب یافته و مطالب آن از زبان وحوش و طیور و دیو و پری و آدمی‏ست که به زبان طبری‏ قدیم نگاشته شده و مؤلف آن مرزبان بن‏ رستم شروین از خاندان باوندیان می‏باشد؛ مرزبان‏نامه در یازده باب بوده و در نصایح‏ و اندرزهای حکمی‏ست که غالبا تحت تأثیر اداب ایرانی محض و اثر فرهنگ اسلامی در آن به ندرت مشاهده می‏شود.

مرزبان‏نامه‏ی اصلی در دسترس نمی‏باشد، ولی از آن دو ترجمه،تقریبا در یک زمان و به وسیله‏ی دو نفر از دانشمندان صورت‏ گرفته.اولی،توسط ابو الفتح رکن الدین که در دستگاه سلاجقه‏ی روم مقام و منصب‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) کاری از داود شهیدی

وزارت را داشت و آن را روضة العقول نام‏ نهاد؛دومی،ترجمه و تهذیب این کتاب که‏ در جامعه‏ی ادب فارسی و ایرانی مشهور و متداول‏تر است،مرزبان‏نامه نام دارد و به وسیله‏ی سعد الدین وراوینی انجام گرفته، سعد الدین وراوینی از نویسندگان چیره‏دست‏ و از ادبا و منشیان قرن هفتم هجری‏ست. وی از مردم اهر آذربایجان و مدتی از عمر خویش را در اصفهان به سر برده و آن‏جا در مدرسه‏ی نظامیه به تحصیل و مطالعه‏ اشتغال داشته است.

در خاتمه وظیفه دارم درباره‏ی اساتید فرزانه‏ و بزرگوار،علامه محمد قزوینی،عبد العظیم‏ قریب و فاضل تونی که در تصحیح و نشر کلیله و دمنه خدمت و زحماتی را متحمل‏ گردیده‏اند،دحمت و مغفرت الهی را مسألت‏ نمایم.

گزیده‏یی از کلیله و دمنه

(پارسی کرده‏ی نصر اللّه منشی/قرن ششم)

چنین گوید برزویه،مقّدم اطبّای پارس‏ که...در این روزگار تیره...که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همت مردمان‏ از تقدیم حسنات قاصر گشته...می‏بینیم که‏ کارهای زمانه میل به ادبار دارد،و چنان‏ستی‏ که خیرات مردمان را وداع کردستی،و افعال‏ ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته و راه‏ راست بسته و طریق ضلالت گشاده و عدل‏ ناپیدا و جور ظاهر،و علم متروک و جهل‏ مطلوب،و لؤم و دنائت مستولی و کرم و مروت‏ منزوی،و دوستی‏ها ضعیف و عداوت‏ها قوی و نیک‏مردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ موثر و مثمر و راستی مردود و مهجور،و حق منهزم و باطل مظفر،و متابعت‏ هوا سنّت متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریق مشروع،و مظلوم محقّ ذلیل و ظالم‏ مبطل عزیز،و حرص غالب و قناعت مغلوب‏ و عالم غدّار بدین معانی شادمان و به حصول‏ این ابواب تازه و خندان.

چون فکرت من بر این جمله به کارهای‏ دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف‏تر خلایق و عزیزتر موجودات است،و قدر ایام‏ عمر خویش نمی‏داند و در نجات نفس‏ نمی‏کوشد،از مشاهدات این حال در شگفت‏ عظیم افتادم و چون بنگریستم مانع این سعادت‏ راحت اندک و نهمت حقیر است که مردمان‏ بدان مبتلا گشته‏اند،و آن لذت حواسّ است، خوردن و بوئیدن و دویدن و پسودن و شنودن، و آن‏گاه خود از این معانی بر قضیّت حاجت و اندازه‏ی امنیت هرگز تیسیر نپذیرد،و نیز از زوال و فنا دران امن صورت نبندد،و حاصل آن‏ اگر میسر گردد خسران دنیا و آخرت باشد،و هر که همت در آن بست و مهمات آخرت را مهمل‏ گذاشت،هم‏چون آن مرد است که از پیش اشتر مست بگریخت و بضرورت خویشتن در چاهی‏ آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای آن‏ روییده بود و پای‏هایش بر جایی قرار گرفت.در این میان بهتر بنگریست،هر دو پی بر سر چهار مار بود که از سر سوراخ بیرون گذاشته‏ بودند.نظر به قعر چاه افکند،اژدهایی سهمناک‏ دید،دهان گشاده و افتادن او را انتظار می‏کرد. به سر چاه التفات نمود موشان سیاه و سپید بیخ‏ آن شاخ‏ها دایم بی‏فتور می‏بریدند و او در اثنای‏ این محنت تدبیری می‏اندیشید و خلاص خود را طریقی می‏جست.پیش خویش زنبور خانه‏یی و قدری شهد یافت،چیزی از آن به لب‏ برد،نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نه اندیشید که پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست که کدام وقت‏ در حرکت آیند و موشان در بریدن شاخ‏ها جدّ بلیغ می‏نمایند و البته فتوری بدان راه‏ نمی‏یافت،چندان که شاخ بگسست در کام‏ اژدها و آن لذت حقیر بدو چنین غفلتی راه داد و حجاب تاریک،برابر نور عقل او بداشت تا موشان از بریدن شاخ‏ها بپرداختند و بیچاره‏ی‏ حریص در دهان اژدها افتاد.

پس من دنیا را بدان چاه پرآفت و مخافت‏ مانند کردم و موشان سپید و سیاه و مداومت‏ ایشان بر بریدن شاخ‏ها به شب و روز که تعاقب‏ ایشان بر فانی گردانیدن جانوران و تقریب آجال‏ ایشان مقصور است و آن چهار مار را به طبایع‏ که عماد خلقت آدمی‏ست و هرگاه که یکی از آن در حرکت آید،زهر قاتل و مرگ حاضر باشد و چشیدن شهد و شیرین آن را به لذّات این‏ جهانی که فایده‏ی آن اندک است و رنج و تبعت‏ بسیار،آدمی را بیهوده از کار آخرت باز می‏دارد و راه نجات بر وی بسته می‏گرداند؛و اژدها را به مرجعی که به هیچ تأویل از آن چاره نتواند بود و چندان که شربت مرگ تجّرع افتد و ضربت بویحیی،پذیرفته آید،هر آینه بدو باید پیوست و هول و خطر و خوف و فزغ او مشاهدت کرد،آن‏گاه ندامت سود ندارد و توبت‏ و انابت مفید نباشد،نه راه بازگشتن مهیا و نه‏ عذر تقصیرات ممهد،و بیان مناجات ایشان در قرآن عظیم بر نسق وارد که ویلنا من‏ بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق‏ المرسلون.در جمله کار من بدان درجت رسید که به غذاهای آسمانی رضا دادم و آن‏قدر که‏ در امکان گنجد از کارهای آخرت راست کردم‏ و بدین امید عمر می‏گذاشتم که مگر روزگاری‏ رسم که در آن دلیلی یاوم و یاری و معینی‏ به دست آرم؛تا سفر هندوستان پیش آمد، برفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا هرچه تمام‏تر تقدیم نمودم و به وقت بازگشتن‏ کتاب‏ها آوردم که یکی از آن،این کتاب کلیله‏ و دمنه است.